

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پنجاه و سوم، تابستان ۱۳۹۸: ۷۵-۱۰۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵

معرفی «شرح فصوص الحکم محب‌الله اله‌آبادی»

و بررسی واژه‌های مهجور فارسی آن

* یاسر حجتی نجف‌آبادی

** مهرداد چترائی

*** محبوبه خراسانی

چکیده

شیخ محب‌الله مبارز، پیر اله‌آبادی از عرفای هندی قرن یازدهم هجری است که بسیار تحت تأثیر عرفان و نظریه وحدت وجود ابن عربی، عارف بزرگ قرن ششم هجری بوده است. وی بر کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی شروحي مفصل و جامع به زبان‌های فارسی و عربی نگاشته است. شرح فصوص الحکم فارسی وی، کتابی است ارزشمند که در آن سعی وافری در حل ابهامات و غموض فصوص الحکم شده است. این کتاب که به صورت نسخه خطی است، پیش از این به صورت علمی تصحیح نشده و به چاپ نرسیده است. از ویژگی‌های این شرح، استفاده از برخی ترکیبات و لغات مهجور در دوره رشد و اعتلای زبان فارسی در شبه قاره است. در این پژوهش، ضمن معرفی اله‌آبادی و آثارش، لغات و ترکیبات لغوی مهجور مورد استفاده در این کتاب از حیث ریشه و قواعد دستوری مورد توجه قرار گرفته و با ذکر شواهد، اهمیت آنها تشریح گردیده است.

واژه‌های کلیدی: فصوص الحکم، اله‌آبادی، نسخه خطی، واژگان کهن و عرفان نظری.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

yaserhojati@yahoo.com

** نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

najaf57@gmail.com

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

najafdan@gmail.com

مقدمه

فصوص‌الحکم، اثر ماندگار محیی‌الدین ابن عربی، یکی از تأثیرگذارترین آثار بر عرفان نظری و ادبیات صوفیانه است. این کتاب با وجود حجم اندک، مهم‌ترین اثر شیخ اکبر است که در اواخر عمرش به رشته تحریر درآمده است. این اثر ۲۷ فص دارد و هر فص به منزله یک فصل است. هر فص، مشتمل بر حکمت‌هایی است که به یکی از پیامبران نسبت داده شده است. تاریخ دقیق آغاز و انجام تألیف فصوص به درستی مشخص نیست؛ اما به نظر می‌رسد ابن عربی آن را در اواخر عمر خود یعنی حدود سال ۶۲۰ هـ ق نگاشته است. متن کتاب، بسیار عمیق و اشاره‌وار و فهم آن بسیار دشوار است. از این‌رو تاکنون بیش از یکصد شرح فارسی و عربی بر آن نوشته شده و نیز ترجمه‌هایی نیز از آن موجود است.

اهمیت ویژه فصوص و جایگاه آن در میان عرفا و صوفیان و نیز اقشار مختلف طالب علم از زمان نگارش آن باعث شده که این کتاب بر علوم عقلی بعد از خود و نیز بر ادبیات نظم و نثر، تأثیر شگرفی داشته باشد. همچنین اهمیت آن به عنوان یک کتاب درسی باعث شد که مثل هر کتاب مدرسه‌ای بی‌نظیر دیگر، شرح‌های بسیاری برای درک بهتر شاگردان بر آن نوشته شود. از معروف‌ترین شرح‌های نگاشته‌شده بر آن می‌توان به شرح صدرالدین قونوی (متوفای ۶۷۲ هـ ق)، شرح مؤیدالدین جندی (متوفای ۶۹۰ هـ ق)، شرح عقیف‌الدین تلمسانی (متوفای ۶۹۰ هـ ق) و شرح ابن‌محمود قیصری (متوفای ۷۵۱ هـ ق) اشاره کرد. شیخ محب‌الله اله‌آبادی (متوفای ۱۰۵۸ هـ ق) نیز از شارحان هندی این کتاب است. از شرح او، نه نسخه خطی در ایران و در کتابخانه‌های مجلس، ملی و آستان قدس رضوی موجود است که پیش از این تصحیح کاملی از آن صورت نگرفته است. نویسنده این مقاله، تصحیح این شرح را در قالب رساله دکتری به انجام رسانیده است.

اهمیت این کتاب، نخست به دلیل محتوای عرفانی و سپس به جهت بافت ادبی آن است. بنابراین شرح فصوص‌الحکم اله‌آبادی را باید در درجه اول، متنی علمی و پس از آن اثری ادبی دانست. از ویژگی‌های زبان علمی نثر دوره صفوی، رنگ و بوی ادبی آن است. بدیهی است این نثر، این ویژگی را از دوره‌های پیشین به ارث برده است و این

نثری است که همچون متون علمی امروزی بی‌روح، ملال‌آور و خالی از ذوق نیست. هر چند نثر این دوره در رکود است، به دلیل بودن در میانه نثر قدیم و جدید، شایسته پژوهش‌های بسیار است.

یکی از مواردی که همواره در شناخت سبک ادبی هر متن، به‌ویژه متون کهن و نسخ خطی مورد توجه بوده و هست، بررسی لغات و واژگان آن است. این نوع از بررسی، بخشی از ساختار زبانی متون را مشخص می‌کند. لغات نویافته و ناآشنای این متون می‌تواند حلقه‌های رشته کلام را در گذشته و حال بیشتر به هم پیوند دهد.

لغات و واژگان به کار رفته در شرح فصوص‌الآبادی را به جهت محتوای علمی-ادبی آن می‌توان به دو بخش کلی تقسیم کرد. در بخش اول، لغات و واژگان مختص زبان عرفان، همچون «عیون ثابتة»، «تجلی» و «وحدت» را می‌توان دید که به جهت محتوای عرفانی کتاب به متن راه یافته‌اند. سایر لغات و واژگان، لغات معمول زبان هستند که در ترکیبات ساختاری محورهای هم‌نشینی و جانشینی، متن اصلی را شکل داده‌اند. در تصحیح این شرح، گاه به لغاتی برمی‌خوریم که در زبان امروزی مهجور و دیرآشنا هستند. برخی از این لغات، ریشه در گذشته زبان فارسی دارند و شاید برخی از این لغات، ریشه در گذشته زبان فارسی دارند و برخی دیگر را می‌توان زاییده هند فارسی یا ساخته و پرداخته مؤلف دانست. تعداد اینگونه لغات در این شرح مفصل، زیاد نیست؛ لیکن توجه به آنها می‌تواند راه‌گشای مطالعات ادبی دوران گسترش زبان در شبه‌قاره و نیز تصحیح متون این دوره گردد. به‌ویژه که این شرح، ترجمه‌گونه‌ای از متن عربی فصوص دارد و از این حیث برخی از واژگان آن در معنای تحت‌اللفظی اهمیت می‌یابد. در این مقاله با ذکر شواهد به این واژگان از حیث ویژگی‌های دستوری، پیشینه و نحوه کاربرد آنها در شرح‌الآبادی و دیگر متون، پرداخته شده است.

اهداف پژوهش

هر واژه و عبارت فارسی ماحصل چرخش زبان و ذوق هنرمندان است و بی‌توجهی به آن ممکن است باعث مفقود شدن حلقه‌های ارتباط کلامی زبان در گذشته و حال گردد. بنابراین هدف این پژوهش، استخراج همه تازگی‌های لغات، اصطلاحات، ترکیبات و آواها

برای کشف ارتباطات و پیچیدگی‌های کلام و همچنین غنی‌سازی بیشتر ادبیات فارسی از حیث دامنه واژگان است، هر چند این مهم به یک یا چند کلمه انجام شود. باشد که مورد توجه قرار گیرد.

پیشینه پژوهش و روش کار

همان‌گونه که ذکر شد، این پژوهش برگرفته از رساله دکتری تصحیح نسخه خطی شرح فصوص الحکم اله‌آبادی است. از این‌رو درباره واژگان و لغات مهجور آن تاکنون تحقیقی صورت نگرفته است. استخراج این لغات، در حین تصحیح این نسخه و هنگامی صورت گرفته که در خوانش متن با لغات، اصطلاحات و ترکیباتی نو و نامأنوس با زبان امروزی مواجه شده‌ایم. پس از استخراج همه این عبارات دیرآشنا و مهجور و شناسایی پراکندگی و فراوانی آنها در متن، ریشه‌های آنها در فرهنگ‌های لغت و از لحاظ قواعد دستوری بررسی شد و در صورت وجود شواهد در متون دیگر، نمونه‌هایی از آنها ذکر گردید. در پایان، اهمیت استخراج این واژه‌ها و نتایج حاصل از آن ذکر شده است.

شرح احوال اله‌آبادی

شیخ محب‌الله اله‌آبادی، عارف و صوفی قرن یازدهم هجری از عرفای وحدت وجودی اله‌آباد هندوستان و از شیوخ طریقه چشتیه و از نوادگان فریدالدین شکرگنج و مریدان ابوسعید گنگوهی است. محبوبه معلم در تصحیح «شرح التسویه بین الافاده و القبول» در شرح احوال اله‌آبادی چنین می‌گوید:

«از جمله شارحان و به‌ویژه مروجان نامی مذهب و مسلک شیخ اکبر، محیی‌الدین ابن عربی در هندوستان، شیخ محب‌الله اله‌آبادی است. نام کامل وی، محب‌الله بن شیخ مبارز بن شیخ پیر از اخلاف شیخ فریدالدین گنج‌شکر است که نسبت وی به خلیفه ثانی، عمر بن خطاب می‌رسد. تاریخ تولد وی را دوم صفر ۹۹۵ هجری قمری برابر با ۲۳ دسامبر ۱۵۸۷ میلادی در قریه صدرپور از توابع خیرآباد از منضات اود (لکهنوی فعلی) آورده‌اند. هر چند آغاز حیات وی معاصر با دوران جلال‌الدین محمد اکبر،

پادشاه بزرگ گورکانی است، بخش عمده زندگی وی مقارن با دوره جهانگیر و پس از وی شاه جهان بوده است. به‌ویژه توجه خاص دارا شکوه به ایشان و مکاتبات وی با شیخ حائز اهمیت است. شیخ محب‌الله را عمدتاً به لقب شیخ کبیر و شیخ عجم یاد کرده‌اند؛ چنان که مؤلف بحر زخار در ذکر وی آورده است که تحقیقات و تدقیقاتش در علم تصوف به درجه اجتهاد رسیده، بلکه می‌رسد که شیخ محیی‌الدین ابن عربی را شیخ اکبر و وی را شیخ کبیر گویند» (اله‌آبادی، ۱۳۹۵: پانزده).

ترجمه‌الکتاب، حاشیه ترجمه‌الکتاب، مناظر اخص‌الخواص، انفاس‌الخواص، رساله سه رکنی، المغالطات‌العامة، غایه‌الغایات، تجلیه‌الفصوص، التسویه بین‌الافاده و القبول و شرح فصوص‌الحکم، تعدادی از آثار وی به فارسی و عربی است که درباره ابعاد مختلف فصوص‌الحکم یا به تاسی از آن نوشته شده است. تعداد آثار وی را ۱۸ تا ۲۳ اثر گفته‌اند که این آثار هم به لحاظ عرفانی و هم به لحاظ ادبی حائز اهمیت است (همان: هجده). اله‌آبادی، شرح خود بر فصوص‌الحکم را به نام شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۷ هـ ق) در ماه شوال ۱۰۴۱ هجری به انجام رسانیده است. وی شرح دیگری نیز بر فصوص‌الحکم به زبان عربی نوشته است که تجلیه‌الفصوص نام دارد. گفته شده که او در شروحش، نظریه‌های جدیدی بر اقوال ابن عربی بیان داشته که با مخالفت شدید علما و فقهای زمان خود روبه‌رو شده است (همان: بیست و چهار).

معرفی نسخه‌ها

در تصحیح شرح فصوص‌الحکم اله‌آبادی از ۹ نسخه از کتابخانه‌های مجلس، ملی و آستان قدس رضوی استفاده شده است که به دلیل عدم گنجایش این مقاله برای معرفی کامل همه آنها، فقط نسخه اساس معرفی می‌شود.

نسخه اساس

نسخه ۴۵۱ برگ، متعلق به کتابخانه مجلس، به خط نستعلیق احمد کلیم‌الهی اله‌آبادی، نوشته شده در ذی‌حجه ۱۱۳۷. هر صفحه از این نسخه، ۲۱ سطر دارد. حروف و کلمات اختصاری «ق، ل، بیت، مصرع و شعر» با شنگرف مشخص شده و کاتب از سایر

علائم همچون «لا، الی، خ، م، صلعم، ص» نیز استفاده کرده است. همچنین نسخه رکابه‌نویسی دارد، اما با این حال در دو مورد اوراق جابه‌جا شده است. در بالای صفحات سمت چپ، نام هر فص از فصوص بیست و هفت‌گانه نوشته شده و اوراق به عدد شماره‌گذاری شده است. البته با توجه به نوع خط و جوهر مورد استفاده به نظر می‌رسد که این عنوان‌نویسی و شماره‌گذاری متأخر باشد و مربوط به کاتب نیست. برتری این نسخه نسبت به سایر نسخ، به جز کامل بودن، زیبایی و خوانایی، جمله «با منقول عنه مقابله نموده شد» در پایان آن است که نشان می‌دهد این نسخه از روی نسخه اصلی نوشته شده است.

آغاز این نسخه چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَلِيِّ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَآلِهِ النَّقِيِّ وَصَاحِبِهِ النَّقِيِّ ق^(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ل كَلِمَةُ «با» متعلق به محذوف است. «و هو ءألف و اکتب هذا الكتاب»؛ یعنی به نام ذات پاک واجب‌الوجود که در هستی خود به چیزی محتاج نیست «إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و هر موجود عینی و ظلی به وی محتاج است. بیت:

ای وجود تو اصل هر موجود هستی و بوده‌ای و خواهی بود»
[4A]

و انجامة شرح اله‌آبادی اینگونه است:

«این آخر کتاب است و به عنایت حقانی و به معونت نفس رحمانی و ارواح طیبه، خصوص روح مقدس شیخ قدس سره‌العزیز در نهم شوال از سنه یکهزار و چهل و یک به شرف ختم مشرف شد و به خاتم اختتام ختم شد. با منقول عنه مقابله نموده شد» (تم).
[451A].

مختصری از ادبیت متن

رابطه نزدیک ایران با هند و رواج کامل زبان فارسی در آن دیار و پیدایش جریان‌های مهم ادبی و تألیف کتب متعدد را از نکات قابل توجه نثر دوره صفویه می‌توان دانست. شمیسا معتقد است که زبان در این دوره کاملاً عوض شده و زبان قدیم از بین رفته و زبان

نثر این دوره عامیانه و مبتنی بر زبان رایج مردم است و انحطاط ادبی در این دوره از دوره تیموری هم بدتر است. وی نثر این دوره را به نثر ساده، نثر مصنوع و نثر بین‌بین تقسیم می‌کند و در توضیح نثر ساده می‌گوید: «مراد از نثر ساده در این دوره، نثر مرسلی نیست که امثال بلعمی می‌نوشته‌اند. در نثر ساده این دوره، لغات و ترکیبات عربی و اشاره به آیات و احادیث و درآمیختگی شعر و نثر کم نیست» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۱۵).

می‌توان گفت که نثر اله‌آبادی در شرح فصوص الحکم در همین دسته قرار دارد. هر چند کلام وی در بعضی جاها دیرباب و ثقیل است، این ثقل را باید ماحصل معنی و مفهوم عبارات سنگین فصوص دانست و نه نثر وی؛ زیرا مقصود او از شرح، آسانی کلام فصوص است و نه بغرنج‌تر کردن آن. ذبیح‌الله صفا درباره نثرنویسان هندی می‌گوید: «به طور کلی باید دانست که روش انشای پارسی‌گویان مذکور در تألیفاتی که از آنان داریم، ساده‌نویسی و توجه به نثر مرسل بوده است» (صفا، ۱۳۸۷: ۴۸۹).

ادبا، دوره صفوی را دوران انتقال ذوق و اندیشه‌ها از ادبیات به هنر و معماری دانسته‌اند؛ چنان که ذبیح‌الله صفا در جمله معروفی از تاریخ ادبیاتش در این باره می‌گوید: «در این دوران، ذوق لطیف و اندیشه بلند ایرانی که راه افول را می‌پیمود، جای خود را از مغزها به سرانگشتان آورده و در آثار هنرمندان از نقاشان و خطاطان و معماران و کاشی‌سازان و ماندگان آنان جلوه‌گر شد» (همان: ۴۸۸).

اعتقاد تاریخ‌نگاران و سبک‌شناسانی همچون صفا و شمیسا به افول نثر این دوره نسبت به دوره قبلی یعنی دوره تیموری، بدان معنا نیست که متون ایشان کاملاً خالی از بلاغت و لطافت باشد؛ بلکه می‌توان گفت این متون کمیت و کیفیت دوره‌های قبل را ندارد. همچنین توجه به این نکته که نویسندگان هندی، فارسی‌آموختگانی نوپا هستند، سبب می‌گردد که به نثر ایشان کمتر خرده‌گیری کنیم و همین اندازه بلاغت را نیز درخور ستایش بدانیم.

از ویژگی‌های نثر اله‌آبادی از لحاظ ساختار زبانی، توجه به آهنگین کردن کلام با استفاده از انواع صنایع لفظی همچون واج‌آرایی، طرد و عکس، انواع جناس، انواع سجع و آرایه‌های تضمین‌المزدوج و ازدواج و غیره است. از لحاظ ساختار بلاغی، تشبیه‌های بلیغ، استعاره، کنایه، تضاد، پارادوکس و ایهام، به‌ویژه ایهام تناسب از نظر اله‌آبادی دور نیست؛

زیرا او با شاعران سبک هندی هم‌دوره است و قطعاً تحت تأثیر ادبیات این زمان قرار دارد و این معلم فارسی هندو را همچون دیگر فارسی‌زبانان نوپا و مشتاق، زین قند پارسی، بهره بسیار است. از لحاظ ساختار واژگانی و لغوی نیز او پیرو نثر این دوره است و اختصاصات لغوی و واژگان دیرآشنای نثر وی قابل توجه و بررسی است. در ادامه این پژوهش به برخی از این اختصاصات و واژگان پرداخته شده و جنبه‌های دستوری آن مورد توجه قرار گرفته است.

واژه‌های دیرآشنا و اختصاصات لغوی مهجور

حرف ربط مرکب «هر چون که»: دستورنویسان عموماً حروف ربطی که دو جمله را به هم می‌پیوندند، به سه دسته تقسیم کرده‌اند. از جمله محمدجواد شریعت (۱۳۸۴) در دستور فارسی خود این تقسیم‌بندی را اینگونه انجام داده است:

۱. حروفی که دو جمله مستقل را به هم پیوند می‌دهد.
۲. حروفی که دو جمله را چنان به هم می‌پیوندند که جمله دوم یکی از ارکان جمله اول است.

۳. حرف ربطی که در ابتدای جمله‌ای قرار می‌گیرد که آن جمله، کلمه‌ای از جمله دیگر را تشریح می‌کند.

شریعت، دسته دوم از این تقسیم‌بندی را از قول دکتر خسرو فرشیدورد به ده دسته تقسیم کرده است: زمان، مکان، کیفیت و حالت، مقدار، علت، غایت، تقابل، شرط، استثنا و سازنده جمله اسمی.

از ده مورد ذکرشده، بحث دربارهٔ مورد سوم، یعنی کیفیت و حالت است. دستور شریعت، حروف ربط «که، چون، همان‌طور که و چنان که» را از این نوع حروف ربط مثال آورده است. یکی از این نوع حروف ربط که در دستورهای فارسی بدان اشاره نشده و در گذشته استفاده می‌شده است، حرف ربط مرکب «هر چون که» است. دهخدا در مدخل «هر»، «هر چون» را اینگونه معرفی کرده است: «هر چون؛ هرگونه. هرطور. هر جور».

و سپس از قول فردوسی، اسدی و مولوی به ترتیب ابیات زیر را شاهد آورده است:

- بدو گفت هر چون که می‌بنگرم به پادافره بد نه اندر خورم

- زن ارچه دلیر است و با زوردست همان نیم‌مرد است هر چون که هست

- چون تو جزو عالمی هر چون بوی کل را بر وصف خود بینی غوی اله‌آبادی نیز از این حرف ربط مرکب در شرح فصوص استفاده کرده است؛ چنان که موارد استفاده از این حرف به شکل زیر است:

- یعنی هر چون که باشد وقوع شیء در دنیا [8B].
- یعنی پس هر چون که باشد منح و هبات و عطایا که منسوب باشند به سوی ذات حق تعالی پس نمی‌باشد هرگز مگر از تجلی الهی [61B].
- یعنی هر چون که باشد حوادث اکوان و وقایع زمان که خارج از باب معرفت بالله باشد پس... [66A].

اتباع «چند و چون» را دهخدا کم و کیف معنی کرده است و خانلری در دستور تاریخی، کلمه «چونی» معادل کیفیت را مقابل «چندی» معادل کمیت دانسته است. قابل توجه است که در زبان امروزی، «هر چند که» را که حرف ربط مرکب از همراه دیرینه «چون»، یعنی «چند» است و به کمیت اشاره دارد، بسیار دیده و شنیده‌ایم و از آن در معنی «اگرچه»، «با وجود آنکه» و «با اینکه» استفاده کرده‌ایم. همان‌گونه که دهخدا در مدخل هر، «هر چند» را به صورت زیر معنی کرده و به ترتیب اشعاری از منجیک و فردوسی را شاهد آورده است: «هر چند؛ با اینکه. با وجود اینکه. اگرچه.

- هر چند حقیرم سخنم عالی و شیرین آری عسل شیرین ناید مگر از مُنج
 - بدین درد هر چند کین آورم و گَر آسمان بر زمین آورم»
- هر چند معنی ابیات بالا با «هر چند» در معنی «با وجود آنکه» یا «با اینکه» کامل است، اگر «هر چند» را به مناسبت کمیت به معنی «هر اندازه» معنی کنیم، شاید ابیات بهتر معنی شود. بنابراین به مناسبت معنی چند یعنی کمیت و معنی چون یعنی کیفیت، می‌توان «هر چند که» را به کمیت و «هر چون که» را به چگونگی و کیفیت معنی کرد.

اشباع کسره اضافه

معمول است که در اضافه شدن مضاف به مضاف‌الیه یا موصوف به صفت از کسره اضافه در بین آنها استفاده می‌شود، مگر آنکه مضاف یا موصوف، مختوم به یکی از حروف

صدا دار (ā = آ)، (ū = و)، (e = _e) باشد که در این حالت از یاء مکسور به جای کسره استفاده می‌شود؛ چنان که گفته شود: چای داغ، دانشجوی زرنگ و خانه‌ی بزرگ. نکته‌ی اول آنکه وقتی یاء نکره را به آخر موصوف بیفزاییم، کسره اضافه از نظر، ظاهراً حذف می‌شود، اما باطناً این کسره وجود دارد. مثلاً وقتی گفته شود: «پسری خوب» کسره اضافه‌ی مبین موصوف بودن پسر، همچنان در حرف (ی) مستتر است و می‌توان «پسر خوب» را از آن دریافت.

نکته‌ی دیگر آنکه بنا بر عقیده‌ی دکتر شریعت، اگر بخواهیم یاء نکره را به آخر صفت یا موصوف بیفزاییم، بهتر است آن را به آخر موصوف اضافه کنیم تا ابهامی در معنی آن به وجود نیاید. مثلاً به جای آنکه بگوییم «زن دانشمندی»، بهتر است بگوییم «زنی دانشمند» تا گمان نشود که مقصود ما «زن شخص دانشمندی» است. اما اگر از فحوای کلام چنین شائبه‌ای در اینگونه جمله‌ها پیش نیاید، در این صورت اشکالی بر تقدّم و تأخر حرف یاء بر موصوف یا صفت وارد نیست.

غرض از این مقدمات دستوری، تحلیل اضافه‌های خاصی از شرح اله‌آبادی است که در آنها اجزای اول و دوم، هر دو از حرف یاء بهره برده‌اند. برخی از این ترکیبات را در جمله‌های زیر از شرح یادشده می‌خوانیم:

- و گردد خطاب مذکور نزدیک آن کس چیزی خوشی که دلالت کند

بر علو مرتبه‌ی عزیز [267A].

- یعنی پس هرگاه دیدند ساحران کاری عجبی بر دست موسی

دانستند رتبه‌ی موسی را [417B].

- یعنی دیدم او را مردی تن‌داری از میان مردان نیکو صورت و

خوش‌شکل و لطیف‌المحاوره و بدیع‌البیان [206A].

- هرآینه ببینی امری عظیمی که دهشت بخشد به تو اطلاع و وقوف

بر آن امر [316A].

- اگر بفهمد پادشاه، شکری بسیاری بر این خدمت بگویند مر حق

تعالی را [382B].

مشخص است که تمامی این ترکیبات به جز مورد آخر، وصفی هستند و جزء اول

آنها موصوف و جزء دوم، صفت است و از آنجا که شائبه و ابهامی در اضافه نمودن یاء نکره به صفت، محتمل نیست، یاء متصل به صفت، یاء نکره و وحدت است. یعنی می‌توان به جای آنها گفت: یک چیزی خوش، یک کاری عجب، یک امری عظیم و یک مردی تن‌دار. با این اوصاف نمی‌توان یاء اول را نکره‌ای دانست که کسره اضافه در آن مستتر است؛ زیرا وجود دو علامت یکسان نکره در این ترکیبات بعید به نظر می‌رسد.

دکتر معین در کتاب «اضافه»، ذیل مبحث تلفظ و رسم‌الخط نوشته است: «گاه نیز کسره اضافه را به صورت «ی» می‌نوشتند» (معین، ۱۳۶۳: ۲۸). وی بیت زیر را از تاریخ سیستان به عنوان شاهد مثال ذکر کرده است:

همواره سری کار تو با نیکان باد تو میر شهید و دشمنت ماکان باد
در این بیت، مقصود از «سری کار تو»، «سر کار تو» است. معین، این رسم‌الخط را حاکی از اشباع کسره در تلفظ مردم برخی از نواحی دانسته است. با این حساب می‌توان گفت که یاء اول در ترکیبات وصفی ذکرشده نیز بیانگر کسره اضافه هستند که با توجه به گویش و لهجه هندوان زمان اله‌آبادی، اشباع به یاء شده است. بنابراین این ترکیبات معادل چیز خوشی، کار عجیبی، مرد تن‌داری و امر عظیمی است. همچنین است در مورد آخر یعنی «شکری بسیاری» که مقصود از آن «شکر بسیاری» است؛ مضاف بر آنکه نسخه-بدل‌ها «بسیاری» را «بسیار» نوشته‌اند.

خودها

اتصال علامت جمع «ها» به ضمیر مشترک «خود» از ویژگی‌های نگارشی سبک اله‌آبادی است که در زبان و نوشتار امروزی در ایران کاربرد ندارد، اما گویا در گذشته نه‌چندان دور در شرق فارسی استفاده می‌شده است و همچنان استفاده می‌شود. شواهدی از اینگونه ترکیب نامأنوس در زیر می‌آید:

در جنگ‌گونه‌ای از الکسی بولدیریف روسی در کتابی با عنوان «گلچین فارسی» آمده است: «شبی زرگر و نجار آن همه بتان را گرفتند و طرف شهر خودها روان شدند. چون نزدیک شهر خودها رسیدند، بتان را زیر درخت دفن کردند و به خانه خودها آمدند» (بولدیریف، ۱۹۳۲: ۱۶).

همچنین در کتابی از قرن دهم با عنوان «احوال چهار درویش» به تصحیح عباس

به‌نژاد نیز آمده است: «... و کلید گشایش حجرهٔ مراد خودها به دست آن جوانبخت پیدا داریم. به موجب الهامات غیب در اینجا رسیده‌ایم. امیدوارم که به دولت دیدار سعادت انوارِ والاگهر مستفید شده، احوال خودها گزارش نمایم و استمداد همت و اعانت خواهیم» (به‌نژاد، ۱۳۹۵: ۴۸).

و نیز کمی نزدیک‌تر، علامه محمدامین خویگانی در ترجمهٔ کتاب «تتمه البیان فی التاریخ الافغان» آورده است: «و یک فوج هندوهای هند محصورماندهٔ انگلیس خوش بودند که قلعه را به افغان‌ها بگذارند. هر چند کوشیدند که خودها را از محاصره نجات دهند، مگر کامیاب نشدند» (خویگانی، ۱۳۱۸: ۱۳۱).

اله‌آبادی سه بار در شرح فصوص از این ترکیب بدین‌گونه استفاده کرده است:

- و گفتند در خودها که نگذارید شما به گفتهٔ نوح معبودان خود

را [95A].

- یعنی پس گفتند قوم نوح در مکر خود و در خودها: «لا تذر

آلهتکم» تا آخر [98A].

- چه بدرستی که بهایم در خودها امثالند. پس دو چیز که متمائل

باشند با یکدیگر ضدند [381A].

می‌توان گفت علامت جمع «ها» جایگزین ضمیر متصل اضافی «شان» در سوم شخص جمع شده است. برای مثال جملهٔ اول را بدین صورت باید خواند: «و گفتند در خودشان که نگذارید شما به گفتهٔ نوح معبودان خود را». اگر بهتر بخواهیم بگوییم، می‌توانیم «در میان خودشان» را جایگزین «خودها» کنیم و جمله را اینگونه تغییر دهیم: «و گفتند در میان خودشان که نگذارید شما به گفتهٔ نوح معبودان خود را». به همین طریق، همین جایگزینی را در دو جملهٔ دیگر نیز می‌توان انجام داد. همچنین در شواهدی که در منابع دیگر ذکر شد، می‌توان همین‌گونه جایگزینی‌ها را انجام داد. البته به غیر از شواهدی که از کتاب سدهٔ دهمی «احوال چهار درویش» ذکر شد، از فحوای جمله و وضعیت افعال چنین برمی‌آید که مراد از خودها در این مورد، «خودمان» باشد و نه «خودشان». بنابراین

گویا علامت جمع «ها» می‌توانسته جایگزین «مان، تان و شان» شود. در زبان محاوره گاه می‌شنویم که گفته می‌شود: «خودامون، خوداتون، خوداشون» که این واژه‌ها می‌تواند تغییر یافته خودهامان، خودهاتان و خودهاشان باشد. بنابراین ممکن است اینگونه استفاده از ضمیر مشترک خود در گذشته مستعمل بوده و به مرور تخفیف یافته باشد.

حاصل مصدر با پسوند «گی»

دستور نویسان، اضافه نمودن پسوندهای «ی» و «گی» را به آخر اسم، صفت، ضمیر، عدد و ادوات استفهام از نشانه‌های حاصل مصدر ذکر کرده‌اند. اله آبادی در شرح فصوص از این نوع حاصل مصدرها استفاده کرده است. چنان که حاصل مصدرهای یگانگی، نارسیدگی، استادگی و ستودگی را در شرح وی می‌توان دید. لیکن برخی از این دست حاصل مصدرها مانند بی‌نیازگی و بودگی امروزه کاربرد ندارد. این حاصل مصدرها در موارد زیر به کار رفته است:

- یعنی پس از کجاست حق تعالی به غنا و بی‌نیازگی از من و حال آن که من مساعدت و نصرت می‌کنم حق تعالی را و اسعاد می‌کنم و سعید می‌گردانم او را. بدان که گفته است حق تعالی: «إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و عارف شوریده که بر حقیقت حال واقف باشد می‌نالد و می‌گوید که از کجاست حق تعالی متلبس و موصوف به غنی و بی‌نیازگی و من مساعدت می‌کنم حق تعالی را [134B].

- یعنی تا بدانی که از کجا و به کدام وجه و از کدام حقیقت موصوف شد حق تعالی به غنا و بی‌نیازگی از مردم و از باقی عالم و موصوف شد عالم به غنا و بی‌نیازگی [194B].

- زیب و هستی عالم علوی به او باشد و زینت و بودگی عالم سفلی به او [104A].

مشاهده می‌شود که شارح فصوص، بی‌نیازگی را معادل واژه غنا آورده است، در صورتی که امروزه بدین شکل از این واژه استفاده نمی‌شود و در عوض آن از لغت بی‌نیازی استفاده می‌گردد. البته اله آبادی نیز از لغت بی‌نیازی استفاده کرده است؛ لیکن

تنها یکبار این لغت در مقابل چهار بار استفاده از بی‌نیازگی در شرح فصوص آمده است. همچنین بودگی به معنی وجود و بودن از لغات نامستعملی است که امروزه به ندرت آن را جایی می‌شنویم و می‌خوانیم. همچنان که در زمان اله‌آبادی نیز گویا چنین بوده است؛ چنان که فقط یکبار از این لغت استفاده شده است، آن هم در کتابی که پایه و اساس آن وحدت وجود است. در عوض از معادل‌های آن یعنی بودن و وجود، بسیار بهره برده شده است.

عطار نیشابوری از شکلی از این حاصل مصدر به صورت گم‌بودگی استفاده کرده است. چنان که در دو بیت زیر از دو غزل متفاوت وی مشاهده می‌شود:

- مردان این سفر را گم‌بودگی است حاصل وین منکران ره را گفت و شنید آمد

(عطار، ۱۳۵۹: ۳۰۶)

- چون دهم شرح همی گم‌بودگی است محرم این بحر بی‌چون آمدن

(همان: ۵۳۵)

جامی نیز از همین صورت در بخش خردنامه اسکندری مثنوی هفت اورنگ استفاده کرده و گفته است:

- کشم سر به جلیب گم‌بودگی ز گم‌بودگی یابم آسودگی

(جامی، ۱۳۷۸: ۲۷۱)

تحقیق درباره حاصل مصدر گم‌بودگی و کاربرد آن در زبان فارسی، مجال دیگری می‌طلبد؛ لیکن نکته قابل توجه آن است که این بودگی، گویا ساخته و پرداخته ادبیات عرفانی است و سابقه دیرینه دارد.

سر دادن

دهخدا در معنی این لغت نوشته است: «سر دادن. [سَدَ] (مص مرکب) جان فدا

کردن. سر را تسلیم کردن».

همچنین از قول غیاث‌اللغات و آندراج، معانی رها کردن، یله کردن و ول کردن را نیز ذکر کرده است و شواهدی از این فعل را به ترتیب از عطار، مرصادالعباد، حافظ و بابافغانی ذکر کرده است:

- عطار چو مرغ تست او را سر نـتوانی ز آشیان داد

- چون آدم را سر به این وحشت سرای دنیا در دادند.
- صبا ز لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
- پروا نمی‌کنی و به هر کس که دل دهم چون بیندم به داغ تو سر می‌دهد مرا
جز این موارد، استفاده از این فعل در نظم و نثر گذشته بسیار بوده و شواهد، فراوان
است. چنان که فیض کاشانی می‌گوید:

چشمان تو را که فتنه آموخت کز ما رمقی نماند ما را
در مملکت خرد که سر داد آن غمزه شوخ دل‌ربا را
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۲۱)

و بیدل دهلوی می‌گوید:

ای خرد چون بوی گل دیگر سراغ ما مگیر در جنون سر داد ما را تا چه سر دارد بهار
(بیدل دهلوی، ۱۳۹۲: ۸۱۲)

اله‌آبادی از این واژه در جاهایی از شرحش بر فصوص استفاده کرده که مشخصاً
معنی آن، جان فدا کردن و سر را تسلیم کردن نیست، بلکه معانی دیگر آن از آندراج و
غیاث‌اللغات منظور وی است. مواردی که او از این واژه استفاده کرده، به شرح زیر است:

- بدرستی که عموم و سر دادن طبیعت به سوی هر مزاج و سعی
کردن در این کار، صالح و صحیح نمی‌شود در مثل مسألة طبابت و اگر نه
او طبیب نیست [176A].

- یعنی کسی که مطلق دانست حق تعالی را و سر داد و بند نکرد به
قیدی و عقدی، آن کس منکر نمی‌شود حق تعالی [230B].

- و «مسرح» از تسریح است به معنی اطلاق و سر دادن [89B].

- و اطلاق کرد و سر داد رحمت امتنان را در قول خود که «رَحْمَتِي

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» باشد [301B].

مشاهده می‌شود که در سه مورد از چهار مورد یادشده، اله‌آبادی خود معنی سر دادن
را ذکر کرده است؛ چنان که آن را معادل اطلاق، بند نکردن و تسریح ذکر کرده است.
این معنی از سر دادن را در زبان امروزی در «شعار سر دادن» و «آواز سر دادن» و «ندا سر

دادن» و کلاً در مواردی که با آوا و عوامل شنیداری سروکار دارد می‌توان دید و استفاده از آن در بقیه موارد مهجور مانده است.

افعالی از مصدر «دانیدن»

مصدر «دانستن» از جمله مصادری در زبان فارسی است که فعل را به مفعول بی‌واسطه می‌رساند. یعنی می‌توان پس از افعال ساخته‌شده از این مصدر، پرسش «چه چیز را؟» یا «چه کس را؟» را مطرح نمود و از آن پاسخ گرفت. برای مثال در بیت زیر از مولوی، تمامی مصراع دوم، مفعول بی‌واسطه است برای فعل «ندانستی» در مصراع اول که در پاسخ به پرسش «چه چیز را؟» آشکار می‌گردد.

«تو آن زمان که شدی گنج این ندانستی که هر کجا که بود گنج سر کند غمّاز»

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۳)

یا در متن زیر از کشف‌المحجوب هجویری: «علم بالله، علم معرفت است که همه اولیای او، او را بدو دانسته‌اند و تا تعریف و تعرف او نبود، ایشان وی را ندانستند» (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۵).

مفعول فعل «دانسته‌اند» اول، ضمیر «او» و مفعول «دانسته‌اند» دوم، ضمیر «وی» است که در پاسخ «چه کس را؟» می‌توان آنها را یافت. البته می‌توان گفت که مفعول هر دوی این افعال، مضاف «وجود» است که مجازاً در اضافه «وجود او» یا «وجود وی» یا «وجود خداوند» حذف شده و بار خود را بر دوش مضاف‌الیه انداخته است. در این صورت باز می‌توان گفت که مفعول در پاسخ به پرسش «چه چیز را؟» حاصل شده است.

یا در بیت زیر از پروین اعتصامی قاعدتاً باید سؤال کرد «چه چیز را بدانید؟» و باید پاسخ گرفت: «این که من هستم را».

دمیدم تا بدانیدم که هستم فتادم تا نگویی خودپرستم
(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۲۳۱)

مقصود آنکه فعل دانستن، ماهیتاً از آن دسته افعال متعدی است که مفعول آن در پاسخ به پرسش «چه چیز را؟» آشکار می‌گردد. اما گاه این فعل، همچون افعال لازم در

هنگام متعدی شدن مجدداً به وسیله اضافه شدن «آندن» و «آنیدن» متعدی می‌شود یا مفعول شخصی می‌یابد. در این صورت صورت‌هایی از این فعل همچون «دانانید» و یا حتی مجهول آن یعنی «دانانیده شد» را می‌توان مشاهده نمود. در این شرایط به جای پرسش «چه چیز را؟» می‌توان پرسید: «چه چیز را به چه کسی؟». خانلری در دستور تاریخی در این زمینه می‌گوید: «معنی واداشتن کسی به انجام دادن کاری از این ساختمان برمی‌آید و این صورت را وجه گنانشی (causatif) می‌توان خواند» (خانلری، ۱۳۸۶: ۴۴).

لغت‌نامهٔ دهخدا در معنی واژهٔ دانانیدن، جملهٔ زیر را از اسرار التوحید به عنوان شاهدمثال ذکر کرده است: «حضرت رسالت را^(ص) دانانیده بود حضرت حق سبحانه». واضح است که در جملهٔ بالا می‌توان سؤال کرد که «چه چیز را به چه کس دانانیده بود؟» و مثلاً جواب گرفت که «معرفت الهی را به حضرت رسالت دانانیده بود». البته در معنی این واژه، این تنها شاهدمثال است که در لغت‌نامهٔ دهخدا ذکر شده و دیگر لغت‌نامه‌ها در معنی این واژه سکوت کرده‌اند. اله‌آبادی در شرح فصوص الحکم، چند بار از این فعل بهره برده است که نمونه‌هایی از آن در زیر خواهد آمد:

- یعنی پس دانانید حق تعالی موسی را به توصل نمودن به آلات و قوای مذکور به سوی آنچه خواسته باشد حق تعالی از نفس که تدبیر بدن باشد و آگاهانید او را این که اگرچه باشد روح مدبر تابوت پادشاه این ملک و مالک و ملیک این تابوت... [391B].

- یعنی دانانیده شد خالد را این که بدرستی که حق فرستاد رسول ما را به سوی خلق به حالتی که رحمت باشد مر عالمیان را... [424A].
- ... پس به طریق تنبیه و ایفاظ به صورت زجر و ملامت تعلیم کرد و

دانانید چیزی که دانانید [380A].

امروزه این صورت از مصدر دانستن در زبان فارسی کاربرد ندارد و به جای آن از «آموختن»، «یاد دادن»، «آگاه کردن»، «آموزش دادن» و «تعلیم کردن» استفاده می‌شود. اگر بخواهیم نمونه‌های یادشدهٔ بالا را به زبان امروزی بازنویسی کنیم، می‌توانیم بنویسیم:

- یعنی پس آموخت حق تعالی به موسی... .

- یعنی به خالد یاد داد... .

- ... تعلیم کرد و آموخت چیزی که آموخت.

اله‌آبادی، دانیدن را در معنی مصدر «علم» عربی قرار داده است. مثلاً نمونه ذکرشده

اول را در شرح عبارت عربی زیر آورده است:

- فاعلمه بذلک انه و ان کان الروح المدبر له هو الملك... [391B].

صورت‌های دیگری از این فعل که در این شرح استفاده شده، به شرح زیر است:

«دانانیده است، بداناند، دانانید، دانانده باشد، دانانیده شد و می‌داناند».

پُردور، پُرقوی

اله‌آبادی دو بار از صفات مرکبی با پیشوند «پر» استفاده کرده که در زبان امروزی

استفاده نمی‌شود. این صفات، «پُردور» و «پُرقوی» هستند که در شرح اله‌آبادی به طریق

زیر از آنها استفاده شده است:

- پس ناگاه آن عضا که صورت مذکور باشد، ثعبانی بود مبین یعنی

اژدهای ظاهر و پرقوی و دلیر [416A].

- و قول معتزله که خالق افعال بنده، بنده است، حق است نه قول

ایشان که نه حق تعالی باشد؛ مگر آن که مقام جمعی بخواهند و این از

چنین مردم اهل غرور پر دور است [151B].

در مورد اول، صفت پرقوی معطوف به دلیر شده است و معنی آن را باید نیرومند و

پرزور دانست. چنان که پرزور را دهخدا اینگونه معنی کرده است: «پرزور. [پ] (ص)

مرکب) قوی. نیرومند که زور بسیار دارد. مقابل کم‌زور: آدمی پرزور. مردی پرزور».

و همچنین پر دور را در مورد دوم باید «بسیار بعید» معنی کرد. یعنی «پر» در این

مورد را شاید بتوان در معنی قیدی دانست. چنان که در زبان امروزی مثلاً گفته می‌شود:

«حرف‌های او پر بیراه نیست» و میان پر و صفت بعد از آن از لحاظ آوایی فاصله‌ای

سکت‌گونه انداخته می‌شود. همچنین دهخدا در مدخل «پر» آورده است: «مقابل کم:

پرخطر؛ بسیار خطر. پرگویی؛ بسیار گوی. پرتاب؛ بسیار تاب. پرگفتن؛ بسیار گفتن. پرهنر،

بسیار هنر. پرتوقع، بسیار توقع».

همان‌گونه که صفات مذکور دهخدا در زبان امروزی کاربرد دارد، صفات مقابل آنها یعنی: کم‌گوی، کم‌تاب، کم‌گفتن، کم‌هنر و کم‌توقع نیز کاربرد دارد و همان‌گونه که صفات پردور و پرقوی، نامأنوس و بدون کاربرد هستند، صفات مقابل آنها یعنی کم‌دور و کم‌قوی نیز نامأنوس و بدون کاربردند. هر چند این ترکیبات از لحاظ ترکیبی درست هستند، گویا زبان عوام و خواص نتوانسته آنها را هضم کند و ثقل آوایی، آنها را از گویش مردمان امروزی به فراموشی سوق داده است.

سرسانی

اله‌آبادی تنها در یک مورد از این واژه استفاده کرده است. چنان که می‌گوید:

- پس تو را خدشه‌ این که به انتقال و زوال ختم انتقال و زوال خزائن
نمی‌شود، ضلالت و سرسانی نبخشد. این جا همه حیرت است و حیرانی
آن چه گفתי صفت ختم صرف است [30A].

واژه سرسانی در معنی حیرت‌زدگی است. این واژه در فرهنگ‌های فارسی یافت نشد، اما گویا در زبان فارسی‌زبانان شرق و شمال شرق ایران مستعمل بوده است و هنوز هم استفاده می‌شود. چنان که عبید رجب از شعرای معاصر تاجیک می‌سراید:

حیران مشو عدو

سرسان مشو عدو

کان عشق پاک بر دل دل‌پرور جهان

ماند همی جوان

تا هست عالمی

تا هست آدمی (تاکی، ۱۳۹۳: ۱۶۷)

نادربرابر

لغت‌نامه دهخدا در معنی نادربرابر از قول ناظم‌الاطباء نوشته است: «نادربرابر. [دَبَّ

ب] (ص مرکب) بیجا. بی‌موقع. بی‌مناسبت. بی‌ربط. نادرست. ناموافق. (ناظم‌الاطباء)».

همچنین دهخدا این لغت را هم‌معنی نادرمقابل معنی کرده است و باز از قول

ناظم‌الاطباء نوشته است: «نادرمقابل. [دَبُّ ب] (ص مرکب) نادربرابر. (ناظم‌الاطباء)».

شواهدی از استفاده از این واژه در متون، به قرار زیر است: محمدباقر مجلسی در کتاب «بیست و پنج رساله فارسی» در شرح بیته عربی از این واژه بدین گونه استفاده کرده است:

«تقاصر نفسی دائماً عن جدالهم کفانی ما ألقى من العبرات
یعنی کوتاهی می‌کند نفس من پیوسته از جدال کردن با ایشان به جهت نادربرابر
گفتن ایشان، بس است مرا آنچه می‌ریزم از اشک‌های اندوه و حسرت» (مجلسی، ۱۳۷۰: ۹۷).

در نسخه منظوم رامایانا از ملامسیح پانی پاتی آمده است:
تو را گفتم من ای نادربرابر باید شد به شکل آهوی زر
چو رام افتد به دنبال پی صید در آرم آن صنم را رفته در قید
(پانی پتی، ۲۰۰۹م: ۱۲۰)

اله‌آبادی نیز از این واژه، سه بار به صورت زیر استفاده کرده است:
- وگرنه جواب، نادربرابر باشد و از حکیم، نادربرابر متصور نیست
[34A].

- پس بر فرعون گفتن این سخن لازم شد و اگر نه نادربرابر گو باشد و
رسوای عالم شود [415B].

همان گونه که مشخص است و دهخدا نیز ذکر کرده، نادربرابر، صفتی مرکب است از نا + در + برابر که البته خود واژه برابر نیز صفتی است مرکب از بر + ا + بر. اله‌آبادی از این صفت مرکب نسبتاً طولانی، صفت فاعلی مرکب مرخم «نادربرابرگو» را ساخته است که می‌توان گفت مرکب از شش جزء است و اگر قرار بود مرخم نگردد، باید به جای آن «نادربرابر گوینده» می‌گفت که برای یک صفت، بیش از حد طولانی است.

قاروره‌خانه

قاروره را لغتنامه‌ها ظرف شیشه‌ای معنی کرده‌اند. چنان که فرهنگ معین در معنی آن آورده است: «(رَ یا رِ) [ع . قاروه] (ا.) ۱ - ظرفی شیشه‌ای که نمونه ادرار را در آن کرده، نزد پزشک برای معاینه می‌بردند. ۲ - نوعی پیکان.»
و لغتنامه دهخدا گفته است: «قاروره. [ارو رَ] (ع ا) شیشه. (ترجمان عادل بن علی).

قرايه. پياله. (دهار). || آنچه در آن می و مانند آن باشد عموماً. (منتهی الارب). ظرفی که در آن می و سرکه و آبلیمو و آب غوره و مانند آن کنند عموماً. || یا ظرفی از شیشه خصوصاً. (منتهی الارب). ج، قواریر. (منتهی الارب).

اله آبادی دوبار از این لغت در ترکیب با خانه به صورت «قاروره خانه» استفاده کرده است. چنان که می گوید:

- پس کسی از تلامیذش گفت که چرا دعا نکنی و شفا از قاروره خانه
حق تعالی نخواهی؟ [247B]

- یعنی که صاحب قاروره خانه شفا باشد اگرچه مر الله را سندنه و
خدمه بسیارند؛ اما مر سائل مذکور را نظر بر جمال اسم شافی باشد
[355A].

واژه قاروره خانه در هیچ یک از فرهنگ لغات یافت نشد و مشخص نیست که این واژه، ساخته و پرداخته ذهن خلاق اله آبادی است یا با توجه به معنی جمله های یادشده، مقصود از آن مریض خانه یا آزمایشگاه طبی است که در گذشته در زبان مردمان مستعمل بوده است. به ویژه آنکه در شاهد اخیر این واژه را در ترکیب اضافی با شفا به صورت «قاروره خانه شفا» می بینیم و بعید نیست که اینگونه باشد. چنان که نظامی از قاروره، صفت فاعلی به صورت قاروره شناس در معنی پزشک ساخته است و در لیلی و مجنون گفته است:

قاروره شناس نبض بفشرد قاروره شناخت رنج او برد
(نظامی، ۱۳۹۲: ۲۰۴)

قید «پستر»

دستورنویسان، صفت هایی از قبیل «به، مه، که، بیش، کم، فزون و زیاده» را از آن دسته از صفات تفضیلی گفته اند که علی رغم نیاز به پسوند «تر» برای رساندن معنی تفضیلی، اغلب از این پسوند بهره برده اند و در محاورات و مکاتبات از این شکل تفضیلی آنها استفاده می شود؛ چنان که گفته شود «بهتر، بیشتر و ...». به صفات یادشده می توان «پیش و پس» و به تبع آن «پیشتر و پستر» را نیز اضافه کرد. موارد استفاده از «پیشتر» را هر چند در محاورات کمتر می شنویم، در نثر ادیبانه دیده و شنیده ایم. چنان که خیام

گفته است:

یاران موافق همه از دست شدند در پای اجل یکان یکان پست شدند
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر دوری دو سه پیشتر ز ما مست شدند
(خیام، ۱۳۷۶: ۴۳)

یا آنکه فردوسی سروده است:

مرا پیشتر قیرگون بود موی چو سرو سهی قد و چون ماه روی
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۸)

و از معاصران، پروین اعتصامی گفته است:

چو راه بینی و رهرو، تو نیز پیشتر آی چو هست گوی سعادت، تو هم بزن چوگان
(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۲۲۴)

البته در مورد آخر، معنای این واژه، متفاوت از دو نمونه قبلی است؛ زیرا در شواهد ذکر شده از رودکی و فردوسی، معنی قیدی «سابقاً» منظور است، اما در مورد بیت پروین، معنی «جلوتر» مراد است.

در لغت‌نامه دهخدا ذیل این واژه آمده است: «پیشتر [ت] (ص تفضیلی، ق) (از: پیش + تر، علامت تفضیل) سابق. سابقاً. از پیش. قبلاً. مقابل پس‌تر. از پیش پیش. اسبق. اقدام».

همچنین دهخدا در معنی «پستر» آورده است: «پس‌تر. [پ ت] (ص تفضیلی) دیرتر. عقب‌تر. از عقب. از دنبال».

سپه رانی و ما ز پس‌تر شویم بگوئیم و زین در سخن بشنویم
فردوسی

اله‌آبادی به وفور از این قید استفاده کرده است. نمونه‌هایی از استفاده وی از این لغت به شرح زیر است:

- ثم ان مسمى الصلوة له قسمة اخرى... یعنی پستر بدرستی که مر
چیزی را که صلات نامند قسمتی دیگر است سوای قسمت مذکور
[448A].

- پستر بشنو از قرآن قاطع و قاطع باش از قیل و قال اهل ضلال

[164B].

مشاهده می‌شود که در موارد یادشده بالا نیز این واژه در معنی «سپس»، «پس از آن»، «از دنبال آن» و «بعد از آن» معنی می‌شود. وی در مجموع از این لغت ۱۶۹ بار در شرحش استفاده کرده است، در حالی که معادل دیگر آن یعنی «بعد از آن» تنها ۳۵ بار ذکر شده و از «سپس»، «پس از آن» و «از دنبال آن» هیچ استفاده‌ای نشده است.

امروزه هر چند از این لغت استفاده نمی‌شود، در محاورات عامیانه گاه می‌توان ردپای آن را یافت. چنان که در گویش مردم نجف‌آباد، روزهای بعد از امروز را به ترتیب: فردا، پس فردا و پستر فردا می‌گویند.

نتیجه‌گیری

نثر دوره صفوی تقریباً واسط نثر دوره معاصر با دوره‌های پیشین است، خواسته و ناخواسته وارث واژگانی است که برخی از آنها امروزه ناشناخته و ناآشنا و شایسته شناسایی و کشف‌اند. نوع، نقش و ماهیت واژگان و عبارات دیرآشنای مستخرج از این پژوهش نشان می‌دهد که این واژگان، منحصر به اسم و فعل نیستند و قید، حرف، انواع صفت، حاصل مصدر، ضمیر و حتی آواها را شامل می‌شود. پس در حقیقت مجموعه‌ای از عوامل در محورهای همنشینی و جانشینی زبان، در طی یک دوره می‌تواند دستخوش تغییرات باشد و سبکی نو را خلق کند. برخی از مواردی که ذکر شد، ویژگی‌های ناآشنای سبک ادبی شارح فصوص است که امروزه کاربرد ندارد. لیکن توجه و پرداختن به تمامی ناشناخته‌های نثر دوره‌های نزدیک به زبان امروزی، هر چند از مختصات سبکی باشد، لازم و ضروری است و کمک به شناسایی سبک ادبی مؤلف و دوره مربوط به آن می‌کند. تدقیق در نثر این دوره می‌تواند سیر تغییر و تحول در لغات، واژگان و ترکیبات فارسی را کامل‌تر کند و گره از برخی مشکلات متون کهن بگشاید.

لغاتی مانند «پستر» و افعال متعدی شده از مصدر دانستن (دانانیدن)، ترجمه‌های تحت‌اللفظی شارح فصوص از واژگان عربی متن فصوص الحکم است. از این‌رو ممکن است این لغات در فرآیند ترجمه شارح، دوباره از متون پیشین احیا شده و به زبان و متن

برگشته باشد. بنابراین توجه به این نکته در متون تفسیری و شرح‌ها در مواجهه با لغات مهجور اهمیت می‌یابد که ممکن است این واژگان، واژگانی تازه‌ساخت یا احیاشده باشد که با توجه به نیاز مؤلف، نمود پیدا کرده است.

از آنجا که زبان اله‌آبادی از زمرهٔ زبان‌های محاوره‌ای تعلیم و تدریس است، واژگان به کار رفته در نثر وی، نمایندهٔ لغات و واژگان مورد استعمال مردمان فارسی‌زبان شبه‌قاره‌اند. از این‌رو لغات مهجور و ناآشنای ذکرشده اغلب لغات معمول و مستعمل مردم آن زمان و آن دیار است؛ چنان که رگه‌هایی از این واژگان را علی‌رغم استفادهٔ کمتر از آنها در مکتوبات امروزی، در زبان محاوره می‌یابیم. از این حیث اهمیت ویژهٔ استخراج این لغات، در آشنا کردن بیشتر ما به زبان محاورهٔ آن دوره است.

از آنجا که سیر و حرکت زبان به سوی سهولت و سادگی است، ناآشنایی و کاربرد نداشتن لغات ذکرشده در نثر و زبان امروزی، نشان از سنگینی پذیرش آنها در زبان دارد. این سنگینی می‌تواند حاصل آوا یا تطویل واژه باشد. چنان که در لغات و ترکیبات مهجور «هر چون که»، «نادربرابر»، «خودها» و «دانانید» می‌توان مصادیق آن را دید. لیکن این موضوع مطلق نیست و نمی‌تواند به عنوان تنها دلیل حذف این واژه‌ها مطرح شود. چنان که برخی از واژگان نزدیک به این واژگان هنوز کاربرد دارد. مثلاً «هر چند که» و «پیشتر» امروزه کاربرد دارد، هر چند «هر چون که» و «پستر» استعمال نمی‌شود.

پی‌نوشت

۱. حروف اختصاری ق و ل در نسخهٔ اساس به ترتیب به معنی قال و اقول، متن فصوص الحکم را از شرح آن متمایز می‌کنند.

منابع

- اعتصامی، پروین (۱۳۸۹) دیوان اشعار، تهران، شهرزاد.
- اله‌آبادی، محب‌الله (۱۳۹۵) شرح التسویه بین الافاده و القبول، تصحیح و تعلیق ملبحه معلم، تهران، مولی.
- (۱۱۳۷هـ ق) شرح فصوص الحکم، به شماره ۲۱۱۰، کتابخانه مجلس.
- (۱۱۳۷هـ ق) شرح فصوص الحکم، به شماره ۵۱۵۵۴، کتابخانه آستان قدس رضوی.
- (۱۱۴۷هـ ق) شرح فصوص الحکم، به شماره ۲۴۵۴۱، کتابخانه آستان قدس رضوی.
- (۱۲۱۶هـ ق) شرح فصوص الحکم، به شماره ۲۷۹۹۲، کتابخانه آستان قدس رضوی.
- (فاقد تاریخ کتابت) شرح فصوص الحکم، به شماره ۳۵۱۷۲، کتابخانه آستان قدس رضوی.
- رضوی.
- (فاقد تاریخ کتابت) شرح فصوص الحکم، به شماره ۱۶۳۳۲، کتابخانه مجلس.
- (فاقد تاریخ کتابت) شرح فصوص الحکم، به شماره ۱۱۳۸۰۶۷، کتابخانه ملی.
- (فاقد تاریخ کتابت) شرح فصوص الحکم، به شماره ۳۱۷۲۹، کتابخانه آستان قدس رضوی.
- رضوی.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۹۲) دیوان بیدل دهلوی، به کوشش اکبر بهداروند، نگاه.
- بولدیریف، الکسی (۱۸۲۶) گلچین فارسی، مسکو، دانشگاه.
- به‌نژاد، عباس (۱۳۹۵) احوال چهار درویش، تصحیح عباس به‌نژاد، تهران، آرایه.
- پانی پتی، ملا مسیح (۲۰۰۹م) رامایانا (نسخه منظم)، تصحیح سید عبدالحمید ضیایی، دهلی نو، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی.
- تاکا، مسعود (۱۳۹۳) ادبیات فارسی (۱) سال اول دبیرستان، چاپ هجدهم، تهران، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۸) مثنوی هفت اورنگ، تصحیح جابلقا دادعلیشاه، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب.
- خانلری، پرویز (۱۳۸۶) دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، چاپ ششم، تهران، توس.
- خویگانی، محمدامین (۱۳۱۸) ترجمه تتمه البیان فی التاریخ الافغان، کابل، انیس.
- خیام، غیاث الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم، (۱۳۷۶) ترانه‌های خیام، به کوشش محمد روشن، تهران، صدای معاصر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه، دوره ۱۶ جلدی، تهران، دانشگاه تهران.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۸۴) دستور زبان فارسی، چاپ هشتم، تهران، اساطیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶) سبک‌شناسی نثر، تهران، میترا.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷) تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم، خلاصه جلد پنجم، چاپ ششم، تهران، فردوس.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۵۹) دیوان عطار، چاپ دوم، تهران، جاویدان.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸) شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پانزدهم، تهران، قطره.
فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۱) دیوان علامه ملا محمد محسن فیض کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، قم، اسوه.

قیصری، داود بن محمود (۱۳۸۷) شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، ترجمه محمد خواجوی، جلد اول، تهران، مولی.

مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۰) بیست و پنج رساله فارسی، محقق: مهدی رجایی، گردآورنده محمود مرعشی، قم، کتابخانه مرحوم آیت‌الله مرعشی.

معین، محمد (۱۳۶۳) اضافه، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.

----- (۱۳۹۰) فرهنگ فارسی، چاپ سوم، تهران، شهرزاد.

مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۷۸) کلیات شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.

----- (۱۳۷۹) مثنوی معنوی، چاپ سیزدهم، تهران، امیرکبیر.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۲) لیلی و مجنون، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ پنجم، تهران، زوّار.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۹) کشف‌المحجوب، چاپ پنجم، تهران، سروش.